

از شاهزاده آن مال بسیار گریتم و گفتم کاشن بجائے تومی بودم و تو سالم می بودی
 حضرت فرمود که تومی پنداری که اینها بر من گرانی میکنند اگر خواهی تو انیم
 از خود رفع کرد ولیکن منجمم که باشد باخوت الکی خاطر من بیاید پس
 دستها و پاهای از زنجیرها بیرون آورد که اگر خواهی همین می توانم کرد
 و باز دستها و پاهای خود را در غل و زنجیر داخل کرد و فرمود که دو منزل
 بیشتر با ایشان نخواهم رفتن بعد از چهار روز دیدم که موکلان آن حضرت
 برگشته اند و در مدینه تفحص آنحضرت می کنند من رفتم و حقیقت حال را از ایشان
 سوال کردم گفتند کار این مرد بسیار غریب است ما در تمام شب بیدار
 بودیم و صحر است می نمودیم و چون صبح شد در محل نظر کردیم بغیر از غل
 و زنجیر چیزی در محل ندیدیم زهری گفت که من بعد از آن رفتم نزد علی
 و از من سوال کرد حال آنحضرت را من این واقعه را با او نقل کردم علی
 گفت در جهان روز که پاسبان ما او را نیافتند نزد من آمد و گفت مرا
 با توجه کار است از آنحضرت علیه السلام خونی بر من مستولی شد که نتوانستم
 نسبت با او راده کنم پس گفتم اگر خواهی نزد من باش تا ترا گرامی دارم
 گفت من نمی خواهم بیرون رفت و دیگر او را ندیدم من گفتم که علی بن
 احمین علیه السلام چنان میست که تو گمان کرده او را راده در خاطر ندارد
 و پیوسته مشغول عبادت پروردگار خود است عبد الملک گفت نیکو شغل است

که آنحضرت را از زنجیرها بیرون آوردند و او را در مدینه تفحص کردند و او را در آنجا نگاه داشتند و او را در آنجا نگاه داشتند

این حدیث را در کتابهای معتبره از فضیلت آنحضرت علیه السلام نقل کرده اند و در آنجا آمده است که آنحضرت را در آنجا نگاه داشتند و او را در آنجا نگاه داشتند

این حدیث را در کتابهای معتبره از فضیلت آنحضرت علیه السلام نقل کرده اند و در آنجا آمده است که آنحضرت را در آنجا نگاه داشتند و او را در آنجا نگاه داشتند

روایت است که حضرت علی بن ابی طالب در روزی که در راه بود با یکی از اصحاب خود گفت که ای علی بن ابی طالب چرا تو را اینقدر غم است و چرا اینقدر غمناک هستی و او گفت ای علی بن ابی طالب که این غم من از آنست که من را از این عالم برده و در آن عالم نهاده و این غم من از آنست که من را از این عالم برده و در آن عالم نهاده

شغل و خوشحال و خوشاشغل و زهری هرگاه که علی بن الحسین را یاد
 یاد میکرد بسیار می گریست و میگفت و زین العابدین است و از آنجمله است
 که روزی جوئی از عسافر کرد وی میگشتند و بانگ می کردند فرمود از جانشان
 هیچ میدانی که این عسافر چه می گویند گفتند نگفت تقدیس پروردگار
 خود می کنند و قوت امر و ز خودی طلبند و از آنجمله آنست که در میان شب سألی
 میگفت این الزهدون فی الدنيا و این الرغبون فی الاخرة و از جانب یقین
 با تقی آواز داد که او را می شنیدند و ویرانی دیدند که ان علی بن الحسین است
 و از آنجمله آنست که روزی با جمعی از اولاد و موالی و غیر ایشان به صحرا
 تشریف برد و بر آچاشت سفره نهادند آهوی آمد و نزدیک آنحضرت
 ایستاد حضرت فرمود من علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب ام و مادر من
 فاطمه زینب رسول خداست بیاد با آچاشت بخور آن آهوی خورد و باز کیسو
 رفت بعضی از حضار مجلس عرض کردند که باز بخوان پس باز کلمه اول فرمود آهوی
 آمد و خوردن آغاز نمود من له المولی فلا کلک و از آنجمله آنست که روزی
 نامه در راه کاهلی میکرد و در نیرفت و پیرانجا با بنیدن و عصا بکند و گفت تیر
 برود اگر نه ترا باین تازیانه و عصا بزنم آن شتر تیر رفتن گرفت و بعد از آن
 کاهلی نکرد و از آنجمله آنست که روزی با اصحاب خود در صحرا شسته بود تا گاه
 آهوی آمد و حضور آنحضرت ایستاد و دست خود بر زمین می زد و بانگی میکرد

روایت است که حضرت علی بن ابی طالب در روزی که در راه بود با یکی از اصحاب خود گفت که ای علی بن ابی طالب چرا تو را اینقدر غم است و چرا اینقدر غمناک هستی و او گفت ای علی بن ابی طالب که این غم من از آنست که من را از این عالم برده و در آن عالم نهاده و این غم من از آنست که من را از این عالم برده و در آن عالم نهاده

روایت است که حضرت علی بن ابی طالب در روزی که در راه بود با یکی از اصحاب خود گفت که ای علی بن ابی طالب چرا تو را اینقدر غم است و چرا اینقدر غمناک هستی و او گفت ای علی بن ابی طالب که این غم من از آنست که من را از این عالم برده و در آن عالم نهاده و این غم من از آنست که من را از این عالم برده و در آن عالم نهاده

هزار مجلس عرض کردند یا این رسول شد این آهوه چه میگوید فرمود می گوید که
 فلان قریشی دیر و زبچه مرا گرفته است و من از دیر و زبچه شیر به وی ندادم
 در فلان بعضی حاضران انگاری آمد آنحضرت کسی فرستاد تا آن قریشی را
 آورد فرمود که این آهوه از تو شکایت می کند که بچه و پیرا گرفتی و از آنوقت
 و پیرا شیر نداده اکنون از من درخواست می کند که بچه وی را باز دهی تا شیر
 دهد و بتو بازگرداند آن قریشی بچه و پیرا حاضر کرده داد و پیرا شیر داد
 پس آنحضرت علیه السلام از آن قریشی درخواست تا بچه را به مادرش داد
 و آن آهوه بچه خود روان شد و بانگی میکرد عرض کردند یا این رسول شد
 علیه السلام چه میگوید فرمود شماره او عارضه میکند جزا کم باشد و از آنجمله است
 عبد الملک بن مروان حجاج نوشت که از قتل بنی عبد المطلب دست بردار که
 آل ابوسفیان در و مبالغه نمودند مدت ملک ایشان منقطع شد و آن نوشته
 پنهان حجاج فرستاد بر علی بن الحسین علیه السلام منکشف گشت عبد الملک نوشت
 فلان روز فلان ساعت مکتوبی چنین چنین حجاج نوشتی رسول خدا صلعم مرا
 خبر داد که پسندیده خدا افتاده و ملک ترا ثبات داد و آن نوشته را
 به غلامی داد و بر راحله خود هواری کرده بسوی عبد الملک فرستاد چون
 عبد الملک تاریخ آنرا موقوف کتابت خود یافت دانست که آن حق است
 بسیار خوش شد و بر راحله آنقدر در هم که طاقت داشت بار کرده فرستاد

در این کتاب از بعضی روایات
 در بیان حدیثی است که در
 حدیثی است که در بیان حدیثی
 در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در

در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در

در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در

در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در
 در بیان حدیثی است که در

بسم الله الرحمن الرحيم
 و از آنجا که در طواف دست زنی بر حجر اسود چسبید هر چند
 جهد کردند از آنجا باز نشد مردم گفتند که دستهای ایشان زای باید بریزد ناگاه
 آنحضرت علیه السلام در آنجا رسید و دست مبارک خود بر ایشان مالید دستهای
 ایشان کشاده شدند و رفتند و از آنجمله آنست که بعد از شهادت حضرت امام حسین
 علیه السلام محمد بن یحیی بن علی بن الحسین آمده گفت من عم تو ام و از تو بزرگ تر
 ام و با امامت من از او تمام صلاح رسول خدا بمن برده آن حضرت فرمود اسم
 از خدا استعالی بترس و دعوی آنچه حق تو نیست کن دیگر بار محمد بن یحیی بن علی بن علی بن
 فرمود ای عم یا تا پیش عالمی رویم که میان ما و شما حکم کند گفت آنجا که گیت فرمود
 حجر الاسود و هر دو پیش وی آمدند فرمود ای عم سخن گوین سخن گفت هیچ جواب
 نیامد آن حضرت دست بر عا بر داشت و خدای تعالی را با اسما خطاب نمود و طلب
 آن کرد که حجر الاسود را بسخن در آور و پس وی حجر الاسود کرد و گفت بحق آن
 خدای که موافق بندگان خود را در تو نموده است ما را خبر کن که امامت و
 وصیت بعد از حسین بن علی علیه السلام حق کیست حجر الاسود بر خود یحیی بن علی بن علی بن
 نزدیک بود که از جای خود بیفتد و به زبان عربی فصیح گفت که ای محمد مسلم دار
 که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی بن الحسین است و مناقیه و
 کرامات کثیره شیره و ده رنده بسیره هراسه شواهد النبوة

و از آنجمله آنست که در طواف دست زنی بر حجر اسود چسبید هر چند
 جهد کردند از آنجا باز نشد مردم گفتند که دستهای ایشان زای باید بریزد ناگاه
 آنحضرت علیه السلام در آنجا رسید و دست مبارک خود بر ایشان مالید دستهای
 ایشان کشاده شدند و رفتند و از آنجمله آنست که بعد از شهادت حضرت امام حسین
 علیه السلام محمد بن یحیی بن علی بن الحسین آمده گفت من عم تو ام و از تو بزرگ تر
 ام و با امامت من از او تمام صلاح رسول خدا بمن برده آن حضرت فرمود اسم
 از خدا استعالی بترس و دعوی آنچه حق تو نیست کن دیگر بار محمد بن یحیی بن علی بن علی بن
 فرمود ای عم یا تا پیش عالمی رویم که میان ما و شما حکم کند گفت آنجا که گیت فرمود
 حجر الاسود و هر دو پیش وی آمدند فرمود ای عم سخن گوین سخن گفت هیچ جواب
 نیامد آن حضرت دست بر عا بر داشت و خدای تعالی را با اسما خطاب نمود و طلب
 آن کرد که حجر الاسود را بسخن در آور و پس وی حجر الاسود کرد و گفت بحق آن
 خدای که موافق بندگان خود را در تو نموده است ما را خبر کن که امامت و
 وصیت بعد از حسین بن علی علیه السلام حق کیست حجر الاسود بر خود یحیی بن علی بن علی بن
 نزدیک بود که از جای خود بیفتد و به زبان عربی فصیح گفت که ای محمد مسلم دار
 که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی بن الحسین است و مناقیه و
 کرامات کثیره شیره و ده رنده بسیره هراسه شواهد النبوة

فصل در بیان وفات آنحضرت

و از آنجمله آنست که در طواف دست زنی بر حجر اسود چسبید هر چند
 جهد کردند از آنجا باز نشد مردم گفتند که دستهای ایشان زای باید بریزد ناگاه
 آنحضرت علیه السلام در آنجا رسید و دست مبارک خود بر ایشان مالید دستهای
 ایشان کشاده شدند و رفتند و از آنجمله آنست که بعد از شهادت حضرت امام حسین
 علیه السلام محمد بن یحیی بن علی بن الحسین آمده گفت من عم تو ام و از تو بزرگ تر
 ام و با امامت من از او تمام صلاح رسول خدا بمن برده آن حضرت فرمود اسم
 از خدا استعالی بترس و دعوی آنچه حق تو نیست کن دیگر بار محمد بن یحیی بن علی بن علی بن
 فرمود ای عم یا تا پیش عالمی رویم که میان ما و شما حکم کند گفت آنجا که گیت فرمود
 حجر الاسود و هر دو پیش وی آمدند فرمود ای عم سخن گوین سخن گفت هیچ جواب
 نیامد آن حضرت دست بر عا بر داشت و خدای تعالی را با اسما خطاب نمود و طلب
 آن کرد که حجر الاسود را بسخن در آور و پس وی حجر الاسود کرد و گفت بحق آن
 خدای که موافق بندگان خود را در تو نموده است ما را خبر کن که امامت و
 وصیت بعد از حسین بن علی علیه السلام حق کیست حجر الاسود بر خود یحیی بن علی بن علی بن
 نزدیک بود که از جای خود بیفتد و به زبان عربی فصیح گفت که ای محمد مسلم دار
 که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی بن الحسین است و مناقیه و
 کرامات کثیره شیره و ده رنده بسیره هراسه شواهد النبوة

و از آنجمله آنست که در طواف دست زنی بر حجر اسود چسبید هر چند
 جهد کردند از آنجا باز نشد مردم گفتند که دستهای ایشان زای باید بریزد ناگاه
 آنحضرت علیه السلام در آنجا رسید و دست مبارک خود بر ایشان مالید دستهای
 ایشان کشاده شدند و رفتند و از آنجمله آنست که بعد از شهادت حضرت امام حسین
 علیه السلام محمد بن یحیی بن علی بن الحسین آمده گفت من عم تو ام و از تو بزرگ تر
 ام و با امامت من از او تمام صلاح رسول خدا بمن برده آن حضرت فرمود اسم
 از خدا استعالی بترس و دعوی آنچه حق تو نیست کن دیگر بار محمد بن یحیی بن علی بن علی بن
 فرمود ای عم یا تا پیش عالمی رویم که میان ما و شما حکم کند گفت آنجا که گیت فرمود
 حجر الاسود و هر دو پیش وی آمدند فرمود ای عم سخن گوین سخن گفت هیچ جواب
 نیامد آن حضرت دست بر عا بر داشت و خدای تعالی را با اسما خطاب نمود و طلب
 آن کرد که حجر الاسود را بسخن در آور و پس وی حجر الاسود کرد و گفت بحق آن
 خدای که موافق بندگان خود را در تو نموده است ما را خبر کن که امامت و
 وصیت بعد از حسین بن علی علیه السلام حق کیست حجر الاسود بر خود یحیی بن علی بن علی بن
 نزدیک بود که از جای خود بیفتد و به زبان عربی فصیح گفت که ای محمد مسلم دار
 که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی بن الحسین است و مناقیه و
 کرامات کثیره شیره و ده رنده بسیره هراسه شواهد النبوة

اور تمام کبار بلابین دوسری عمر
 اور تمام کبار بلابین دوسری عمر
 اور تمام کبار بلابین دوسری عمر

باب الخامس

فی امام الاولیاء و مقتدی العلماء حجت اہل معالمت برہان ارباب مشاہدہ گلدستہ
 حدیث مصطفیٰ برگزیدہ نسل علی مرتضیٰ ابو جعفر محمد بن عبید اللہ قریشی الماشی المہدی
 الملقب بالباقر علیہ السلام و وی امام پنجم است از ایہ ثمان عشر علیہم السلام
 اسم شریفش محمد و جب لقب وی بہ باقر برائے مہارت و توسع وی در علوم و
 کشف حقایق و وقایع و لطائف و اشارات و روزات و منجیات کتاب اشہ
 و رسوله بود و ہو امام حلیل با رب جمع علی جلالتہ و معدود فی فقہاء المدینہ

فصل

ولادت آنحضرت در مدینہ روز جمعہ سیوم ماہ صفر سنہ سبع و خمسین من الهجرة
 پیش از شہادت حضرت امام حسین علیہ السلام بسہ سال است و مادر وی سے فاطمہ
 بنت الحسن ابن علی کہ اور امام عبد اللہ نیز میگفتند و آنحضرت نجیب الطرفین بود
 و نسب بزرگوارش با امام حسن علیہ السلام و امام حسین علیہ السلام ہر دو میر سید
 و اول علوی کہ از دو علوی ہجرت سید آن حضرت علیہ السلام بودند اولاد آنحضرت
 را حسن و حسین میگویند و نزد علمای امامیہ در ولادت آنحضرت اختلاف است
 شیخ طوسی ابن شہر آشوب و دیگران روایت کرده اند کہ ولادت شریف
 آنحضرت در روز جمعہ یا سہ شنبہ عرہ ماہ ربیع واقع شد و بعضی سوم ماہ صفر
 نیز گفته و در مدینہ مشرقہ در سال پنجاہ و ہفت از ہجرت متولد شد کہ ذاتی جبار العین

امام حسین علیہ السلام
 او سکون و رواد الیہ او سکون
 اساتذتہ بلانا اطفالہ کو سکون
 یکے کی طبیعت حبیب ہوئی وہ سکون
 امام کے پاس پر جا اور سکون
 اور کیا فاضل سے پر ہے با سکون
 جواب نہیں ہو سکتا فاضلین زیاد
 طبیعت اس سے سخت ہو خضر و سکون

اور تمام کبار بلابین دوسری عمر
 اور تمام کبار بلابین دوسری عمر
 اور تمام کبار بلابین دوسری عمر

اور تمام کبار بلابین دوسری عمر
 اور تمام کبار بلابین دوسری عمر
 اور تمام کبار بلابین دوسری عمر

در بعضی کتب آمده که غزه حلیه است و باین قابل شدت طبری و ابن شهر آشوب
 و غیر آنها ندانند که کتب آنحضرت ابو عبید الله و ابو جعفر و القاب آنحضرت باقر
 و شاکر و هادی و مشهورترین القاب بود رسول الله صلی الله علیه و آله باین لقب
 او را لقب ساخت روایت است از جابر بن عبد الله گفت که فرمود رسول خدا
 روزی که لشکران تبی تمی تلمی ولد امین الحسین نینال محمد میفرم علم الدین لقب
 افتاد لقبیست فافراهنی السلام یعنی قریب است که در خوابی یافت است جابر
 از فرزند آن مراکز اولاد امام حسین علیه السلام خواهد بود که لقب و باقر است
 و علم رومی شگافه بر این مردم شگافه نمتی پس سلام با و برسان و از آنحضرت
 منقولست که بر جابر در آمد و بروی سلام کرد و در وقتی که تا پیشا شده بود
 جواب سلام من داد و گفت تو کیستی گفتم من محمد بن علی بن الحسین ام گفت پیش بیا
 او فرزند رسول خدا پیش آمد دست مرا بوسید پس میل کرد تا پاس مرا بوسد
 من پراکشدم گفتم رسول خدا ترا سلام گفته است من گفتم و علی رسول خدا سلام
 و رحمته الله و بر کاتب پس گفتم این چون بوده است جابر گفت روزی با رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بودم مرا گفت ای جابر شاید تو بمانی تا آن وقتیکه ملاقات کنی
 با یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی الحسین علیه السلام گویند خدای تعالی
 ویرا نور حکمت خواهد داد ویرا سلام از من برسان و در بعضی روایت چنین آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای جابر بقا تو بعد از ملاقات و اندکی خواهد بود

در بعضی کتب آمده که غزه حلیه است و باین قابل شدت طبری و ابن شهر آشوب
 و غیر آنها ندانند که کتب آنحضرت ابو عبید الله و ابو جعفر و القاب آنحضرت باقر
 و شاکر و هادی و مشهورترین القاب بود رسول الله صلی الله علیه و آله باین لقب
 او را لقب ساخت روایت است از جابر بن عبد الله گفت که فرمود رسول خدا
 روزی که لشکران تبی تمی تلمی ولد امین الحسین نینال محمد میفرم علم الدین لقب
 افتاد لقبیست فافراهنی السلام یعنی قریب است که در خوابی یافت است جابر
 از فرزند آن مراکز اولاد امام حسین علیه السلام خواهد بود که لقب و باقر است
 و علم رومی شگافه بر این مردم شگافه نمتی پس سلام با و برسان و از آنحضرت
 منقولست که بر جابر در آمد و بروی سلام کرد و در وقتی که تا پیشا شده بود
 جواب سلام من داد و گفت تو کیستی گفتم من محمد بن علی بن الحسین ام گفت پیش بیا
 او فرزند رسول خدا پیش آمد دست مرا بوسید پس میل کرد تا پاس مرا بوسد
 من پراکشدم گفتم رسول خدا ترا سلام گفته است من گفتم و علی رسول خدا سلام
 و رحمته الله و بر کاتب پس گفتم این چون بوده است جابر گفت روزی با رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بودم مرا گفت ای جابر شاید تو بمانی تا آن وقتیکه ملاقات کنی
 با یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی الحسین علیه السلام گویند خدای تعالی
 ویرا نور حکمت خواهد داد ویرا سلام از من برسان و در بعضی روایت چنین آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای جابر بقا تو بعد از ملاقات و اندکی خواهد بود

در بعضی کتب آمده که غزه حلیه است و باین قابل شدت طبری و ابن شهر آشوب
 و غیر آنها ندانند که کتب آنحضرت ابو عبید الله و ابو جعفر و القاب آنحضرت باقر
 و شاکر و هادی و مشهورترین القاب بود رسول الله صلی الله علیه و آله باین لقب
 او را لقب ساخت روایت است از جابر بن عبد الله گفت که فرمود رسول خدا
 روزی که لشکران تبی تمی تلمی ولد امین الحسین نینال محمد میفرم علم الدین لقب
 افتاد لقبیست فافراهنی السلام یعنی قریب است که در خوابی یافت است جابر
 از فرزند آن مراکز اولاد امام حسین علیه السلام خواهد بود که لقب و باقر است
 و علم رومی شگافه بر این مردم شگافه نمتی پس سلام با و برسان و از آنحضرت
 منقولست که بر جابر در آمد و بروی سلام کرد و در وقتی که تا پیشا شده بود
 جواب سلام من داد و گفت تو کیستی گفتم من محمد بن علی بن الحسین ام گفت پیش بیا
 او فرزند رسول خدا پیش آمد دست مرا بوسید پس میل کرد تا پاس مرا بوسد
 من پراکشدم گفتم رسول خدا ترا سلام گفته است من گفتم و علی رسول خدا سلام
 و رحمته الله و بر کاتب پس گفتم این چون بوده است جابر گفت روزی با رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بودم مرا گفت ای جابر شاید تو بمانی تا آن وقتیکه ملاقات کنی
 با یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی الحسین علیه السلام گویند خدای تعالی
 ویرا نور حکمت خواهد داد ویرا سلام از من برسان و در بعضی روایت چنین آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای جابر بقا تو بعد از ملاقات و اندکی خواهد بود

روایت است که درین چند روز جایز و قات یافت ابو اسحق و عطاء بن ابی ریا
 و عمر بن دنیا و الاعرج و الیه هری و نلائق کثیر از علما و کبار تابعین از آنحضرت
 روایت حدیث کردند و بنجاری می فرماید احادیث از آنحضرت علیه السلام آورده
 و از کلمات طهارت اوست من مثل قلبه الخالص من شد عزوجل شفاعة سواه
 هر که در آید در دل وی دین خدا بنجامد اعتقاد کامل از میسر آید و او را از اسوی
 و غیر خدا چیزی دیگر التفات نمی کند شعر میگفته اند: از ضد باید شب کرد ز چو بر او فرود
 ضیاء و فرمود آنحضرت انما اهل التقوی اهل الایمان و ایما مؤمنه و اکثرهم مؤمنه ان نسبت
 ذکر و دان در است عاقل میات کما تقوی و او در هر وقت که از او باشد و عالم
 فلاح چون که تقوی بست دو دست بود حق کشاید مرد و دست عقل است چون
 محکوم تو شد پس خرد سال از خردم تو شده و در تفسیر قول خدای عزوجل فمن کفر بالظالم
 و یومن بالله فرموده کل من شقک عن مطالعة الحق فهو من غده تکم یعنی هر چیز که باز در
 ترا از مشاهده حق آن بیت را برین شعر کسی که غافل از حق یکسان است به در آن دم
 کافر است اما زمان است و فرمود سلاح الیام قبیح الکلام سلاح ایمان و شتی و زبان و از می و بر
 است و فرمود یا بنی ایاک و لکسل و الصبر اقامنا منقلح کل شیء ای سپه باز در خود را از بستن
 و کالی تا خوشی و خوشی که اینها کلید همه بریا هستند و دردی نیست کینه زرد بدید و فصل
 شرف و کرامات آنحضرت نه بجد است که در محیطه کمر بر در آید لکن قطره از بحر است
 می آید یکی از ثقات گوید که روزی با آنحضرت علیه السلام برار هشتم بن عبد الملک شریف

اورا بنی خصلت که نماز بر او است
 و چون عجلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت

اورا بنی خصلت که نماز بر او است
 و چون عجلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت

۳۳۹

اورا بنی خصلت که نماز بر او است
 و چون عجلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت

اورا بنی خصلت که نماز بر او است
 و چون عجلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت
 و بنی خصلت با بنی ادر و در وقت

و سوزناور با سلام کردند و گزشتند بعد از آن من بجناب اورفتم و عرض کردم
 که این جماعت که از پیش تو بیرون آمدند ایشانرا منی شناسیم فرمود که این برادران
 شما انداز من عرض کردم ایشان بر آنحضرت علیه السلام ظاهر میشوند فرمود آری
 همچنانکه شامی آمد و از جلال و حرام می پرسید ایشان هم می آیند و کسبائل و عینیه
 می کنند و از آنجمله آنست که شخصی به در خانه آنحضرت علیه السلام رفت و در کوفت
 کینزکی بیرون آمد آن شخصی دست خود بر پستانش زد و گفت که به مولای خود خبر ما
 برسان آنحضرت علیه السلام از زون خانه آواز داد و درون در آئی مادر مباد
 ترا عرض کرد که من بان کینز ببری نیندیشیده بودم فرمود راست میگوئی اگر شما
 گمان برید که این دیوار پیش ابصار ما حاجب از چنانچه پیش ابصار شما پس میان
 ما و شما چه فرق باشد زیرا بار دیگر آنچنین حکمی و از آنجمله آنست که جبار و ابله
 روزی بجناب حضرت آمد فرمود چرا بوی آمدی عرض کرد که سفیدی بر سر
 پیدا شده که خاطر مرا مشغول میدارد حضرت فرمود من بجای بوی نمود دست
 مبارک خود بر و مالید سفیدی فائز شد و سیاهی نمود اگر گشت آئینه بوی داوود
 دید که موی وی سیاه شده است و از آنجمله آنست که ابوبصیر که بصیر و کفوف بود
 روزی بخدمت حضرت آمد و عرض کرد که شاذرتیت پیغمبر حضرت فرمود آری
 گفت پیغمبر صلعم وارث همه پیغمبران است حضرت فرمود آری علوم ایشان میراث
 گرفته است ابوبصیر گفت شما نیز میراث گرفتید علم پیغمبر فرمود آری ابوبصیر گفت

او را از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است

و او را از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است

و او را از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است

او را از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است و از آنکه در آنجا نشسته است

آن شخص گفت که ترا با این که خبر کرد فرمود که فرشته ایست ربانی که مرا شناسا میگردد
 بدوست من و عدو من و تو نخواهی مرد مگر بفلان علت راوی میگوید که بگویند باز گشته
 و از احوال آن شخص پرسیدم گفتند که او در شب بهمان علت مرده که حضرت فرموده بود
 و از آنجمله آنست که یکی از نقات میگوید که در میان گم و دینه بودم ناگاه شکلی نمود گاهی
 ظاهر میشد و گاهی پنهان چون نزدیک رسیدم دیدم که کوفی است هفت سال یا
 هشت ساله بر من سلام گفت جواب دادم بعد از آن گفتم از کجاست آنی گفت
 از جانب خدا گفتم کجا میروی گفت بسوی خدا گفتم چه توشه داری گفت تقوی
 گفتم کیستی تو گفت مردی عربی قریشی باشم علی م بعد از آن بی خود آمد که منمش
 اینست که من ساقی کوثرم دیوار و آن حوض کوثر توشه میدهم هر کس اگر نعمت از من
 رسید فلاح و رستگاری یافت و کسیکه از نعمت ما محروم گشت بنا امید می برد که فدا گردید
 و فرمود که من ابن علی بن الحسین ام راوی گوید چون باز گریتم ویران دیدم نمیدانم
 که با شما بالاشد یا ز من فرود رفت و از آنجمله آنست که روزی بر اشتهر سوار بود ناگاه
 گرگ از بالای کوه فرود آمد تا نزدیک آنحضرت رسید آن حضرت اشتهر خود را نگاهداشت
 گرگ دست پیش زمین اشتهر نداد و با آنحضرت سخن گفت و آن حضرت گوش میکرد پس
 برگ فرمود برو و رخصت شو چنان کردم که میخواستی گرگ برفت و به حاضران
 فرمود میدانید که چه می گفت عرض کردند که الله و رسوله و این رسوله اعلم فرمود که
 گرگ گفت جنت مرادین کوه و در زه سخت گرفته است دعا کن تا خدا ویران خلاصی

این سخن را در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت
 در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت
 در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت

این سخن را در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت
 در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت
 در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت

این سخن را در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت
 در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت
 در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت و در کتب معتبره از اهل علم و فضل و کرامت

اور دونوں کو شمار کرنا تھا آخر
 وریافت ہوا کہ حسین و زینب
 کے رواج تھے کہ اگر کوئی
 میں سے کسی کو دیکھتا ہے تو اسے
 اور حسین بن علی کے ساتھ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے

آنحضرت کو دیکھ کر بے جا زبردستی
 اگر بجماعت مرجیہ باز گردم
 و اگر بجز یہ چین و سخن هیچ
 باہگ نماز بامداد گفتند ناگاہ
 محمد بن علی بن الحسین ام آن
 میخواند اجابت کن آن شخص
 فرمودے فلان نہ مرجیہ باز
 رفت رسول گفت کہ ترا محمد بن علی بن الحسین علیہ السلام

ابا شعر

سایہ شایان طلب ہر دم شتاب
 مدد رشوا ہر النبوة وغیرہ کتب روایات معتبر بسیار در کشف و کرامات
 آن فرزند استوار منقول است و طالب صادق را ایقدر کافیت

افضل در بیان وفات آنحضرت

روزی بحضرت امام جعفر صادق علیہ السلام فرمود از مدت عمر من پنج سال بیش نمانده است
 حضرت امام جعفر صادق می فرمایند چون آنحضرت علیہ السلام وفات یافت حساب کردیم
 پنج سال شدہ بود بی زیادت و نقصان چنانچہ فرمودہ بود آنمقرب رحمن در روز وفات
 آنحضرت بہ امام جعفر صادق وصیت فرمود کہ چون بمرم تو مرا غسل دہ چرا کہ امام
 جعفر امام غسل نہ ہر دو دیگر آنچه وصایای لائق حال بنصب و بود فرمود وفات

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ اگر کوئی
 میں سے کسی کو دیکھتا ہے تو اسے
 اور حسین بن علی کے ساتھ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے

ابن عباس کے بیان میں ہے کہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ
 اگر کوئی میں سے کسی کو دیکھتا ہے تو اسے
 اور حسین بن علی کے ساتھ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے

اور آفتاب کو گن گن لگا اور آفتاب
 کا خون برسا اور زمین پر خون پڑی
 قیامت سا گیا ہوا ہوس اور آسمان
 کے تمام ستارے گرا گئے اور
 آواز سے سارے عالم سے گونگن
 آواز سے سارے عالم سے گونگن
 آواز سے سارے عالم سے گونگن

نام این کتاب است...
 شرح زیاده از حد است...
 این کتاب در حدیث است...

آنحضرت علیه السلام در مدینه منوره سنه یکصد و چهار هجری و بقول شیخ بن حسین
 یکصد و شانزده و بقول واقفی هفتاد و سه و در تاریخ پنج بخاری آنحضرت نام
 جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که عمر شریف پنجاه و هشت و نزد بعضی پنجاه
 و در بعضی در قبری که در آن پدر و عم وی حسن مجتبی است مدفون گشت و نزد علماء
 امامیه هم اختلاف است و مشهور آنست که وفات آنحضرت در سال ۴۰ چهارم
 هجری بود و بعضی صد و هفتاد و بعضی صد و شانزدهم نیز گفته اند و ماه
 وفات آنحضرت را ذیحجه گفته و بعضی ماه ربیع الآخر و شنبه شهید و آن گفته اند
 که وفات آنحضرت در روز و شنبه پانزدهم ذیحجه بود و مشهور آنست که آنحضرت
 آنحضرت در وقت وفات پنجاه و هفت سال بود و با جد خود حضرت امین
 علیه السلام چهار سال مانده و با پدر خود سی و چهار سال و مدت ایام آنحضرت
 نوزده سال بود و بعضی مدت حیات آنحضرت را پنجاه و هشت سال نیز گفته اند
 و در کشف الغم از محمد بن سنان روایت کرده است که ولادت آنحضرت
 پیش از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به سه سال شده بود و در وقت
 وفات پنجاه و هشت سال عمر داشت و وفات آنحضرت در سال صد و چهارم
 هجری بود و با پدر خود علی بن حسین سی و پنج سال دو ماه کم ماند و بعد از وفات
 پدر بزرگوار خود نوزده سال زندگانی کرد و کلینی بسند معتبر از حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که وفات آنحضرت علیه السلام در

این کتاب در حدیث است...
 شرح زیاده از حد است...
 این کتاب در حدیث است...
 این کتاب در حدیث است...
 این کتاب در حدیث است...

این کتاب در حدیث است...
 شرح زیاده از حد است...
 این کتاب در حدیث است...
 این کتاب در حدیث است...
 این کتاب در حدیث است...

در سال صد و چهارده بود و سن شریف آنحضرت پنجاه و هفت سال بود مدت
 امامت آن حضرت نوزده سال و دو ماه بود و ابن بابویه و دیگران ذکر کرده اند
 که شهادت آنحضرت به امر ابراهیم بن ولید واقع شد و آنحضرت را مسموم کردند
 و بعضی هشام بن عبد الملک را نیز گفته اند و بر روایت قطیب و ندی شهادت
 آنحضرت صلوة الله علی نبینا وعلیه با مر عبد الملک بود مخالف اقوال مشهوره و
 تواریخ مضبوطه و شاید از آن روایت هشام افتاده باشد و قبر مقدس
 آنحضرت صلوة الله علی نبینا وعلیه با اتفاق در بقیع است و در پلوی پدر و
 وجد بزرگوار خود حضرت امام حسن علیه السلام و کلینی بسند معتبر روایت کرده است
 که چون حضرت امام محمد باقریدار بقارعت فرمود حضرت امام جعفر صادق هر شب
 می فرمود که چراغ می افروزند در آن حجره که آنحضرت علیه السلام در آن حجره
 وفات یافته بود که **مذانی جلا العیون** و در بعضی کتب ایشان آورده که وفات
 آنحضرت در ماه ربیع الاول و نزد بعضی ربیع الثانی و حدیث ابی نصر فی الجمل
 این دو قول میکند زیرا که بنا بر مشهور و نهستی که وفات حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام خارج از ماه محرم نبود پس انقضای دو ماه لا محاله آخر ربیع الاول خواهد بود

و انما علم بالصواب هذا ما قالوا

باب ششم

در احوال قبله ارباب شریعت و کبره اصحاب طریقت کشف اسرار معجزه و سبب حقیقت

در سال صد و چهارده بود و سن شریف آنحضرت پنجاه و هفت سال بود مدت امامت آن حضرت نوزده سال و دو ماه بود و ابن بابویه و دیگران ذکر کرده اند که شهادت آنحضرت به امر ابراهیم بن ولید واقع شد و آنحضرت را مسموم کردند و بعضی هشام بن عبد الملک را نیز گفته اند و بر روایت قطیب و ندی شهادت آنحضرت صلوة الله علی نبینا وعلیه با مر عبد الملک بود مخالف اقوال مشهوره و تواریخ مضبوطه و شاید از آن روایت هشام افتاده باشد و قبر مقدس آنحضرت صلوة الله علی نبینا وعلیه با اتفاق در بقیع است و در پلوی پدر و وجد بزرگوار خود حضرت امام حسن علیه السلام و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که چون حضرت امام محمد باقریدار بقارعت فرمود حضرت امام جعفر صادق هر شب می فرمود که چراغ می افروزند در آن حجره که آنحضرت علیه السلام در آن حجره وفات یافته بود که **مذانی جلا العیون** و در بعضی کتب ایشان آورده که وفات آنحضرت در ماه ربیع الاول و نزد بعضی ربیع الثانی و حدیث ابی نصر فی الجمل این دو قول میکند زیرا که بنا بر مشهور و نهستی که وفات حضرت امام زین العابدین علیه السلام خارج از ماه محرم نبود پس انقضای دو ماه لا محاله آخر ربیع الاول خواهد بود

و انما علم بالصواب هذا ما قالوا

باب ششم

در احوال قبله ارباب شریعت و کبره اصحاب طریقت کشف اسرار معجزه و سبب حقیقت

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "انسان کا دل" and "میرزا محمد علی" written in various directions.

و فرین مسند امامت در ہما مور فائق ابو عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام

فصل

ولادت آنحضرت علیہ السلام در مدینہ منورہ سنہ ہشتاد و سہ ہجری بود و نزد
بعثتی فدو و شبہ ہفتہ ہم بیچ اللہ اولم فروہ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر و مادر مذکورہ بیست
عبدالرحمن بن ابی بکر و لکن قال الصادق لقد ولدنی ابو بکر مرتین و کینت آنحضرت ابو عبد اللہ
و قیل ابو اسمعیل و القاب اشهر الصادق بعددہ فی مقالہ و نزد علمائے امامیہ
اختلاف است در ولادت آنحضرت موافق مشہور در سال ہشتاد و سہ ہجری بود
و بعضی سال ہشتاد و شش نیز گفته اند و بعضی ہشتاد گفته و شہر آنست کہ در ہفتہ ہم ماہ
ربیع الاول بود و غرہ ماہ رجب نیز گفته اند و روز ولادت را جمعہ و بعضی
دو شبہ گفته و اسم مبارک آنحضرت جعفر بود و کینت او ابو عبد اللہ و القاب
آنحضرت صابر و فاضل و طاہر و صادق بود مشہور ترین القاب آنحضرت صادق
است و آنحضرت میانہ بالا و فروختہ رو و سفید بدن و کشیدہ بینی و مو ہا س
اوسیاہ مجعد بود و بر خدو رویش خال سیاہی بود و در بعضی کتاب و رده کہ ولادت
انجناب بر اتفاق کلینی و تہذیب ثلث و ثمانین از ہجرت بود و اشہر آنست کہ ہفتہ ہم
ماہ ربیع الاول بود و بعضی غرہ رجب گفته اند ہذا قالوا و اتفاق کردند بر جلالت
قدر و امامت و عظمت و کثرت علوم و وقت کلام آنحضرت ہر جہہ رسیدہ بود کہ
کہ محتالے علوم کہ بر قلب منور ایشان افاضہ فرمودہ از درک آن افہام فحول

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "انسان کا دل" and "میرزا محمد علی" written vertically.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "انسان کا دل" and "میرزا محمد علی" written in various directions.